

اوضاع اجتماعی ایران در دوره ساسانی

-۱-

درباره دین زردشت در دوره هخامنشی و اشکانی آگاهی درست در میان نیست. شاهنشاهان هخامنشی در کتیبه‌های خود در ضمن اینکه اهور مزدا را پیشوای خود شمرده و خود را از سوی وی ملهم و مأمور دانسته‌اند گاهی هم بخدایان قدیم آریایی‌های یعنی میتره (مهر) و اناهیته (ناهید) متوسل شده از آنها یاری خواسته‌اند و گاهی نیز اشارتی به «خدایان» دیگر کرده‌اند که معلوم نیست امشپنتان و یزتهای دین زردشت باشند. در هیچ يك از این کتیبه‌ها نامی از «آنکره مینو» و «اهرین» نیست و بهین جهت تردیدست که دین زردشتی در دوره هخامنشی جنبه تنویت داشته باشد.

بدینگونه نخست آشکارست که دین زردشت در دوره هخامنشی هنوز بآن تکامل و تطوری که در دوره ساسانی رسیده است نرسیده بود و در زمان هخامنشی هنوز آثاری از معتقدات قدیم و پرستش مهر و ناهید و خدایان دیگر باقی بوده است.

از دوره اشکانیان همین آگاهی‌ها هم بدست نیست و آنچه ما از دین زردشتی در این روزگار میدانیم بسیار ناچیز و اندکست و از آن نمیتوان نتیجه قطعی گرفت.

ساسانیان از یک خاندان روحانی برخاستند و پدران اردشیر بابکان متولیان آتشکده اناهیته در شهر استخر بودند و بهین جهت از نخستین روز بگفته شاعر ما «دین و دولت قرین یک دگر» شدند، بدین معنی که سلطنت ساسانی جنبه روحانی داشت و مؤبدان موبد پس از شخص پادشاه مهم‌تر و متنفذتر و توانا ترین مرادان کشور شد. همه شاهنشاهان ساسانی در سکه‌های خود خویشتر را «بغ» یعنی خدا و «ازایزدان» و «مینوچهر» یعنی آسمانی نژاد خوانده‌اند. ناچار در چنین دولتی روحانیان اختیارات بسیار و احترامات فوق العاده داشته‌اند. درین دوره روحانیان سه درجه تقسیم می‌شده‌اند:

پست‌ترین آنها «آذربدان» و بالاتر از آنها «هیربدان» و بالاتر از آنها «موبدان» بوده‌اند. معلوم نیست که آذربدان و هیربدان هم میبایست از نژاد معین و طایفه و قبیله معین باشند یا نه، اما در باره مؤبدان تردیدی نیست که میبایست از طایفه «مغان» یا باصطلاح دوره اسلامی «مجوسان» باشند که از طوایف بومی بسیار قدیم سرزمین فارس بوده‌اند. چنانکه در بسیاری از ادیان قدیم هم روحانیت بخاندان مخصوص انحصار داشته، چنانکه یهود روحانیت را در بازماندگان هارون متوقف کرده‌اند.

در سراسر دوره ساسانی روحانیت باین طبقه اختصاص داشته و کسی که مؤبد زاده نبوده نمی‌توانسته است موبد باشد. قضاوت و تعلیم و تربیت فرزندان کشور مخصوص باین

گروه بوده است.

اما در سراسر دوره ساسانی اتفاق کلمه در میان ایرانیان نبوده است، بدین معنی که نه تنها در گوشه و کنار ادیان مختلف و حتی ادیبانی که از بیرون آمده بود در ایران رواج داشت بلکه در دین زردشت نیز شعوب و فروع مختلف پیدا شده بود. مثلاً با دلایل بسیار معتبر ثابت است که دین زردشت که در دوره ساسانی در سرزمین سفد رواج داشته با آنچه در ایران امروز معمول بوده اختلاف داشته است. دانشمند باستان شناس معروف شوروی پرفسر الکساندریا کوبوسکی معتقد است که دین زردشتی آسیای مرکزی بادی زردشتی ایران امروز تفاوت داشته و در آسیای مرکزی دین زردشتی با عقاید محلی درهم آمیخته و آیین مخصوص فراهم کرده بود.

دیگر از طرق دین زردشت که با طریقه رسمی درباری تفاوت داشت طریقه «زروانی» بود و معتقدین باین طریقه از اصطلاحی که در اوستا آمده و «زروانا کر نو» یعنی زمان بیکران ضبط شده آیین جدیدی بیرون آورده و میگفتند که اهور مزدا هریمین هر دو از موجودی بیرون آمده اند که بر آنها سبقت و اولویت داشته است که همان «زروانا کر نو» باشد.

طایفه دیگری از زردشتیان را «کیومرثیان» میگفتند و ایشان معتقد بودند که اهریمن در نتیجه شک اهور مزدا بوجود آمده و در حقیقت موجود جداگانه و مستقلی نیست.

در آغاز دوره اسلامی در نواحی مختلف ایران فرق گوناگونی با عقاید خاصی بوده اند که بدلائل چند منشاء عقاید ایشان در دوره ساسانی و پیش از اسلام بوده است. یکی از مهمترین آنها فرقه «خرم دینان» در مرکز ایران و در آذربایجان بوده است و دیگر پیروان بها فرید که از ۱۲۹ تا ۱۳۱ قمری در برخی از نواحی خراسان بوده اند، دیگر پیروان سنباد در مشرق و مرکز ایران در ۱۳۷ و ۱۳۸ هجری، دیگر پیروان اسحق ترک در مشرق ایران از ۱۳۷ تا ۱۴۰ هجری، دیگر روندیان و پیروان عبدالله بن رونده در خراسان و عراق از ۱۳۶ تا ۱۴۱ قمری، دیگر پیروان استاد سیس در خراسان از ۱۴۷ تا ۱۵۱، دیگر پیروان مقنع و مفید جامگان در ماوراءالنهر از ۱۴۹ تا ۱۶۳ قمری و چند فرقه دیگر مانند اصحاب اسب نویتسی و «سیاه جامگان» یا «مسوده» و «سرخ علمان» و اصحاب صاحب الزنج و قرمطیان یا قرامطه و پیروان محمود بن فرج نیشابوری در ۲۳۵ هجری در سامرا.

در سراسر دوره ساسانی و حتی چند قرن پیش از آن تقریباً همه ساکنان ایالات غربی ایران و سرزمینی که تا زبان قسمتی از آن را که در میان دجله و فرات واقع شده بود «جزیره» و قسمت دیگر را «عراق» میگفتند مردمی بودند از نژاد سامی که خط و زبان خاصی از سلسله خطها و زبانهای سامی داشتند و نژاد و خط و زبان نشان در تاریخ بنام «آرامی» خوانده میشود و آخرین بازماندگان و وراث تمدن و خط و زبان و آیینشان همان «آسوریان» یا «کلدانیان» امروز ایران و عراقند که قسمتی از آنها به هندوستان هم رفته و در سواحل مالا بار ساکن شده اند.

این مردم در آغاز دوره مسیحیت بدین مسیح گرویده و لا اقل از قرن سوم میلادی آیین مسیحی در میانشان رواج کامل یافته است منتهی بیشترشان پیرو طریقه خاصی از دین مسیحند که پیشوای آن طریقه «نستور» نام نخست در ۴۲۸ میلادی بطریق قسطنطنیه بود و بواسطه اختلاف عقیده ای که با مسیحیان دیگر داشت و بدو وجود لاهوتی و ناسوتی در مسیح قابل

بود در ۴۳۱ اورا از آن مقام خلع کردند و در حدود سال ۴۴۰ میلادی در گذشت. این فرقه را بمناسبت نام وی «نستوری» یا «نسطوری» می نامند و زبان دینشان گاهی زبان سریانی و گاهی هم زبان آرامی بوده است که بیکدیگر بسیار نزدیکند.

برخی آرامیان این سرزمین پیروان مذهب خاص «ابن دیسان» و برخی دیگر پیروان مذهب خاص «مریقون» بودند و فرقه دیگر از آنها که هنوز در همان نواحی عراق و جزیره و خوزستان هستند «یعقوبیان» و «مندایان» و «صابین» یا «صبه» اند که اروپاییان آنها را نصاری سن ژان می گویند و بواسطه اینکه در برابر هر خطا و گناهی باید غسل کنند تا زبان آنها را «مفتله» نام گذاشته اند.

نصاری مغرب ایران در دوره ساسانی اندک اندک در نواحی دیگر و بیشتر در خوزستان و آذربایجان و نیشابور و مرو هم دامن تعلیمات خود را گسترده و کلیسیاهایی درین نواحی تأسیس کرده اند.

یهود نیز از زمانی که هخامنشیان آنها را از اسارات بابل رها کرده بودند در شهرهای مرکزی ایران پراکنده شده بودند. نخست مراکز مهم آنها در خوزستان و همدان و شهرهای مرکزی ایران مخصوصاً اصفهان بود و سپس از آنجا بدوردست ترین نواحی ایران آروز هم رفته اند. امروز در اقصای شمال شرقی ایران آروز یعنی در میان تاجیکهای آسیای مرکزی یهود فارسی زبان هستند که پیداست از همین بنی اسرائیل ایرانند. در میان اقوام ترك زبان ماوراء قفقاز و داغستانیان امروز و حتی در میان قوم دیگری از نژاد ایرانی که قدما با آنها «آسیان» می گفتند و امروز بیروی از زبانهای اروپایی و زبان روسی با آنها «است» یا «آستیک» می گویند و همان آلانیان قدیم باشند طوایفی از یهود هستند که بدلیل فراوان از همان بنی اسرائیل ایرانند.

گاه گاهی یهود و نصاری در دوره ساسانی در دربارهای ایران هم رخنه کرده اند. گذشته از افسانه استر و مرد خای و دخالت آنها در دربار خسار یارشابن بر اسناد پهلوی مادر نرسی شاهنشاه ساسانی یهودی بوده و زن یزدگرد مادر بهرام گور نیز یهودی و دختر ریش گلوته نام پیشوای یهود ایران بوده و خود سوسن دخت نام داشته و ساختن شهرهای شوش و شوشر و سوسنگرد را با او نسبت می داده اند و حتی در همین اسناد تصریح کرده اند که یزدگرد بدخواست زن خود سوسن دخت یهود را بشهر «جی» در نواحی اصفهان برده است. از سوی دیگر مسلمست که «شیرین» ملکه معروف یکی از زنهای خسرو پرویز از نصاری آرامی بوده و اینکه در اسناد دوره اسلامی اورا «ارمنی» دانسته اند ارمنی در اینجا تحریف آرامیست.

از سوی دیگر تقریباً در سرتا سرافغانستان امروز در قسمتی از ازبکستان و تاجیکستان کنونی که در آن زمان آخرین ایالت شمال شرقی ایران بود دین بودایی تقریباً دین عمومی همه مردم این سرزمین شده بود. هنوز هم در سرتاسر این نواحی آثار دین بودایی بعد و فوری باقی است یا از زیر خاک بیرون می آید. سلسلههای خیونیان و کوشانیان و هفتالان (هیاطله) اگر هم از نژاد بیگانه بوده اند در سراسر دوره ساسانی یا خود بودایی و یا متمایل بایشان بوده اند و با

ایشان در صلح و صفا می‌زیسته‌اند.

مردم ارمنستان و گرجستان دو ایالت شمال غربی ایران که تقریباً در سراسر دوره ساسانی خراج گزار و دست‌نشانده ایران بوده‌اند نیز مسیحی شده بودند. مردم گرجستان در حدود سال ۳۲۵ میلادی بدین مسیح‌گرویدند و پیرو کلیسای ارتودوکس یونانی شدند. مردم ارمنستان در سال ۲۹۰ میلادی دین مسیح را پذیرفتند و بآیین خاصی گرویدند که بکلیسای ارتودوکس ارمنی معروفست.

ازینجا پیداست که در کمتر کشوری از جهان مانند شاهنشاهی ساسانی اختلاف دین و عقیده در میان فرمانبران آن کشور رواج داشته است. پیداست چنین جامعه‌ای که این همه عناصر مختلف در آن گرد آمده باشند دائماً دستخوش اختلاج و خاچانست. چیزی که بیش از همه این نفاقها و دوگانگی‌ها را روز بروز سخت‌تر می‌کرد امتیازات طبقاتی و برتریهای خاندانها و اشراف و روحانیان و محرومیت‌های مردم زیر دست و اکثریت مولد ثروت و بیچیدگی و ابهام عجیبی بود که در احکام مهم دین داخل کرده بودند، چنانکه مهمترین مسایل عرفی مانند نکاح و ارث دستخوش تعبیرات ناپیدا کران و خودخواهی‌های طبقات ممتاز بود. وضع اقتصادی کشور تابع همین امتیازات طبقاتی و محرومیت‌های خودخواهانه بود.

نخستین نیاکان ما بدلائل فراوان بومی این سرزمین نبوده‌اند و از جاهای دورتر بایران کنونی آمده‌اند. امروز دلایل روشن‌تر و منطقی‌تر ما را بر می‌نگیزد که مهد نژاد آریایی ایرانی را دامنه‌های جنوبی هند و کش بدانیم، نیاکان ما از آنجا براه افتاده و برنج و مشقت بسیار چندین قرن در راه بوده‌اند تا اینکه بایران امروز رسیده‌اند. هنگامی که وارد این سرزمین شده‌اند مردمی از نژادهای بیگانه و پست‌تر و نیرومندتر از ایشان درین کشور ساکن بوده‌اند. امروز تاریخ و باستان‌شناسی و داستانهای ملی ایران اقوامی را که در آسیای مقدم در همان اوان هجرت نیاکان ما می‌زیسته‌اند جسته‌جسته نشان می‌دهند. در سواحل خلیج فارس زنگیان سیاه پوست می‌زیسته‌اند، در جنوب شرقی ایران الامیان سامی نژاد، بالاتر از آنها اقوام کاسو، در همسایگی آنها رویشمال هیتی‌ها، بالاتر از آنها میتانی‌ها، در کرانه‌های غربی دریای خزر و در شمال کوه‌های قفقاز خزرها، در کرانه‌های جنوبی دریای خزر تیورها مردم تیورستان یا طبرستان و امردها، در مشرق ایران امروز و سرزمین سیستان کنونی سگه‌ها (مردم سگستان یا سجستان). در داستانهای ملی ایران نام دو گروه بیگانه هم آمده است که گرگساران و سگساران باشند.

گرگساران را باید مردم بومی ناحیه کنونی گرگان و سگساران را همان سگه‌ها دانست. در کرانه‌های دجله و فرات هم اکدها و سومریها بوده‌اند.

پیداست که پدران ما بچه دشواری در خاک ایران قدم گذاشته و بچه رنج جان کاه گام - بگام پایین رفته‌اند. از یک طرف میبایست جان و مال خویشان را در مراحل این سفرهای دور و دراز حفظ کنند و از سوی دیگر در برابر آسیب‌های این نژادهای بیگانه و بدخواه چاره بیندیشند.

اینست که آریایی های ایران در مراحل نخست زنده گی خود تمدن خاصی را بنیاد نهاده اند. نخست در میان خود حکومت مشایخ وریش سفیدان و رؤسای قوم را که راهنمای ایشان درین سفرهای دراز بوده اند برقرار کرده اند و همین حکومت کم کم پرستش اجداد را با خود آورده است. در هر قدمی که برمی داشته اند ناچار می بایست جای پای خود را محکم کنند تا بتوانند بازپیش بروند. اینست که هر جا فرود آمده اند گرد خود برج و بارویی ساخته اند و همینکه بر شماره شان افزوده شده گردا گرد آن نیز آبادیهای دیگر برپا کرده اند. بهمین جهت آبادیهای ایران همیشه مرکب از سه قسمت جدا گانه بوده: یکی قسمت نخستین که اولین آبادی را تشکیل میداد، و آنرا در برخی از شهرها «ارک» و در برخی «کهن دژ» می گفتند و تازیان آنرا معرب کرده «قهندز» و حتی «قندز» ساخته اند. قسمت دوم را که در مرحله دوم بر آبادی شهر افزوده شده «شارستان» یا «شهرستان» می گفتند و تازیان «ریش» مینامیدند. قسمت سوم را که شامل همه آبادیهای گردا گرد شهر بوده و برج و بارویی و دیواری نداشته و در مرحله سوم آبادان شده است «روستا» گفتند و تازیان آنرا معرب کرده «رستاق» گفته اند و «حایط» و «سواد» نیز نامیده اند.

این اصول در سراسر دوره پیش از اسلام باقی بوده و یادگار این نخستین مرحله تمدن آریایی های ایرانی چنان زنده مانده است که در دوره ساسانیان یکی از مهمترین مقامات دربار ساسانی مقام «ارگبد» بوده که پیداست بیاد همان پاسبانان ارگها و نخستین آبادیهای دوره مهاجرت آریاییانست.

جامعه آریایی را در همین زمان سه گروه تقسیم کرده اند: هر چند خانواده که باهم گرد آمده بودند یک «ویس» تشکیل می دادند و رؤسای این ویس ها را «ویس پت» مینامیدند. هر چند ویس یک «گنو» تشکیل می دادند و رؤسای آنها را «گنو پت» می گفتند. هر چند گنو یک «دهیو» فراهم میکردند و رؤسای آنها را «دهیو پت» می گفتند. بدینگونه ویس پت ها گنو پت ها و گنو پت ها دهیو پت ها را انتخاب می کردند و یک نوع حکومت ایلیاتی و پدر فرزندی انتخابی بود که تا اندازه ای بحکومت مشایخ پیود شباهت داشت.

ویس پت های نخستین همان طایفه ای هستند که در زمان ساسانیان با آنها «ویس پوران» یا «ویس پوران» و «ویس بدان» گفتند و دهیو پت ها کسانی هستند که در آن دوره با ایشان «دهگانان» می گفتند.

در شاهنامه فردوسی نیز یادگاری ازین طبقات ممتاز مردم در نخستین تمدن آریاییان ایرانی باقی مانده است. منتهی چون ماخذ فردوسی متون پهلوی بوده و در خط پهلوی کلمات رامی توان باشکال مختلف خواند، این چهار کلمه در نسخهای شاهنامه که به ما رسیده غلط ضبط شده و معلوم نیست که فردوسی خود غلط خوانی کرده یا اینکه کاتبان و نسخه برداران شاهنامه تحریف کرده اند. آنچه اکنون درباره طبقات مردم در زمان جمشید در شاهنامه آمده بدین گونه است:

ز هر پیشه و رانجمن گسرد کرد بدین اندرون نیز پنجاه خورد

گروهی که «کاتوزیان» خوانیش جدا کردشان از میان گروه بدان تا پرستش بود کارشان صفی بر دگر دست بشاندهند کجا شیر مردان جنک آوردند کز یشان بود تخت شاهی بجای «نسودی» سه دیگر گره راشناس بکارند و ورزند و خود بدروند ز فرمان سرآزاده و ژنده پوش تن آزاد و آباد گیتی بروی چه گفت آن سخنگوی آزاده مرد چهارم که خوانند «اهتوخشی» کجا کارشان همگنان پیشه بود ازین اشعار فردوسی پیداست که مراد از «کاتوزیان» روحانیان و مراد از «نیساریان» لشکریان و مراد از «نسودی» برزگران و مراد از «اهتوخشی» که در برخی از نسخها «اهنوخشی» هم نوشته اند پیشه و رانست. بهترین حدسی که در تصحیح این کلمات زده اند اینست که کاتوزیان میبایست محرف «آموزیان» از فعل آموختن و آموزاندن باشد، زیرا که در دوره ساسانیان تعلیمات فرزندان نیز از وظایف روحانیان بوده است. نیساریان میبایست محرف «تیشاریان» یعنی مخفف «تیشتاریان» باشد که آنها مخفف «ارتیشتاران» است، زیرا که قطعاً در لشکریان ساسانی کسانی را که سوار بر ارادهای جنگی بوده اند «ارتیشتاران» و فرمانده کل آنها را «ارتیشتاران سالار» می گفتند. کلمه «نسودی» معلوم نیست در اصل چه بوده که بدین گونه تحریف شده و کلمه «اهنوخشی» یا «اهتوخشی» که از آن درست ترست قطعاً محرف «هوتوخش» و «هوتوخشان» است که در دوره ساسانی پیشه و ران می گفتند و سر کرده آنها را «هوتوخشبد» می نامیدند.

یاد بهار ...

آن قطره باران بارغوان بر
و آن فاخته بر شاخ او نشسته
و آن نرگس بین چشم باز کرده
عطار مگر وصل کرد عمدا
بر خوید چکیده سرشک باران

چون خوی به بناگوش نیکوان بر
عاشق شده بر وصف ابن و آن بر
نازان بهبه باغ و بوستان بر
کافور ریاحین بزعفران بر
مانند ستاره بر آسمان بر

زیبنتی علوی